

خروج از سرمایه‌داری: تزهایی از سمیرامین به زبان فرانسه

متن پی دی اف : لینک کنید روی متن زیر:

[خروج از بحران سرمایه‌داری یا خروج از سرمایه‌داری
در حال بحران؟](#)

تزهایی طرح شده در این سخنرانی را سمیرامین در کتابی تحت عنوان
بالا در انتشارات Le temps des Cerises به سال 2009 منتشر می‌کند.

درگذشت سمیرامین منتقد جهانی سازي نئولیبرالی. برگردان از ناهید جعفرپور

او می نویسد " با مارکس آغاز شد اما با لنین یا مائو ختم نشد "

روزنامه آلمانی تاتس:

برگردان ناهید جعفرپور

از فوروم جهانی پورتو الگره تا قطر، شرکت کنندگان منتظر سخنان
او بودند. سمیرامین در شبکه های اجتماعی کنفرانس های فوروم
جهانی شدید ترین نقد ها را به نظم کنونی جهان داشت. او اعتقاد
داشت که " امپریالیسم مرحله یا حتی بالاترین مرحله امپریالیستی
نیست " او لنین را رد می کرد و اعتقاد داشت که " ذات نظریه او
گسترش سرمایه داریست "

سمیر امین خودش را یک مارکسیست "مبتکر و خلاق" توصیف می کرد. برای او این به معنای آن بود که " با مارکس آغاز شد اما به مائو و لنین ختم نشد".

سمیر امین روشنفکری بود که در سال 1931 در قاهره متولد شد. وی که مادرش فرانسوی و پدرش مصری بود از مسیر سیاسی سوسیالیسم پان عربی سال های 50 تا منتقد مدرن جهانی سازی نئولیبرالی کنونی گذر نمود البته در طول راه گاهی از مسیرش منحرف شد اما از اشتباهاتش درس گرفت.

وی در آغاز از رژیم خونین خمر سرخ در کامبوج به خاطر " توسعه سریع شهر نشینی و خودکفائی اقتصادی" اش بعنوان نمونه ای در آفریقا استقبال نمود. تلاش دیکتاتور پل پوت از سال 1975 برای اجرای گسترده "کمونیسم زراعی" به نسل کشی منجر شد.

سمیر امین در زمان تحصیل در رشته سیاست و اقتصاد به حزب کمونیست فرانسه پیوست ولی بعداً رژیم شوروی را محکوم نمود و بعد از مداخله طولانی در مائوئیسم به چین رفت. وی سپس به همراه گندرفرانک تئوری وابستگی را بیان نمود: برای آفریقا به این معنا بود که بهره برداری از مواد خام آفریقا از سوی غرب شرایطی را ایجاد می کند که اجازه نمی دهد تا این کشورها به آزادی واقعی بعد از رهایی از استعمار دست یابند. توصیه سمیر امین به این کشورها این بود که "جدا" شوند. از این رو وی اصالتاً تجارت را نفی نمی کرد بلکه قرار دادهای تجاری را نقد می کرد.

سمیر امین سال ها بعنوان رئیس هیئت مدیره مونته در داکار، سنگال، متفکر آزادی پسا استعماری از یوغ تجارت آزاد جهانی بود.

سرمایه داری مدرن با توجه به نوشته های سمیر امین پس از یک مرحله وابستگی به سازش اجتماعی برای بازگشت به اتوپیای واقعی خود یعنی تحمیل زندگی اجتماعی تحت منطق بازار جهانی و جهانی سازی باز می گردد.

اخیراً سمیر امین خود را نزدیک به جنبش جهانی دهقانان: La Via Campesina دانسته و کشاورزی خرد را بعنوان پیش شرط لازم برای توسعه مستقل کشور های جنوب خواند.

سمیر امین نگرانی شدیدی بابت اسلام گرایی در کشور مغرب و کشورهای خاورمیانه داشت. اخوان المسلمین را در کشور زادگاهش مصر نه تنها

بعنوان یک جریان عقب مانده اسلامی و کسی که بجای اصلاحات اجتماعی، خیریه را موعظه می کند مورد نقد شدید قرار می داد بلکه برای او این جریان متحد سرمایه داری جهانی بود که سیاست وابستگی پشت ماسک بازار آزاد را پذیرفته است.

به مناسبت پنجاهمین سالگرد بهار پراگ و پایان آن - کریم قصیم

متن پی دی اف : [لینک کنید روی متن زیر:](#)

[بهار پراگ](#)

[به مناسبت پنجاهمین سالگرد بهار پراگ و پایان آن](#)

[پژوهش و نگارش :](#)

[کریم قصیم](#)

فلسفه به یاری سیاست رهایی از شیدان و ثیق

چندی است که در پی رشدِ بیسابقه‌ی بحران و نابسامانی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و زیست‌محیطی در ایران، اعتراضات و مبارزات مردمی در اشکال مختلف و در سراسر کشور، با نشانه رفتن مستقیم موجودیت رژیم جمهوری اسلامی، رو به گسترش نهاده‌اند. بحران روابط ایران با

هیئت حاکمه کنونی ایالات متحده آمریکا، فشارهای اقتصادی ناشی از آن، ناتوانی و بن‌بست حکام ایران در حل مشکلات بی‌شمار و ساختاری نظام... به گونه‌ای شرایط پاشیدگی و فروپاشی رژیم را فراهم کرده‌اند. در این اوضاع شکننده، بار دیگر و با شدتی بیشتر، پرسشهایی چون کدام سیاست؟ کدام تشکلبابی مبارزاتی؟ کدام براندازی؟ کدام بدیل جایگزین؟... از سوی اپوزیسیون‌های رنگارنگ که به طور عمده هنوز در چهارچوب‌های فرسوده گذشته فکر و عمل می‌کنند، مطرح می‌شوند.

در چنین شرایطی، نزد آن‌هایی که، چون ما، خود را ضدسیستمی و رهایی‌خواه می‌شناسند، مسأله بدین گونه طرح می‌شود که با چه درک و بینشی از سیاست و کار سیاسی، با چه دریافتی از سیاست‌ورزی، که ناگزیر در گسست از تفکر و عمل سنتی قرار می‌گیرد، باید به پیشواز جنبش‌های اجتماعی ضد رژیم رفت و در میدان سیاست عمل کرد؟ در این راه، به باور نگارنده، فلسفه، و به‌ویژه فلسفه‌ی رهایی، می‌تواند برای تبیین بینشی دیگر از سیاست، حداقل در پایه‌ریزی آن، به یاری ما آید. این چفت و بست فلسفه با سیاستی از نوع دیگر، با سیاست رهایی، به‌ویژه در شرایط حساس کنونی ایران، موضوع اصلی گفتار ما را در این جا تشکیل می‌دهد.

ما بر این باوریم که تنها به کمک فلسفه می‌توان امکانی برای ارائه تعریفی دیگر از «سیاست» در نظریه و عمل فراهم کرد. بدین معنا که تنها از راه فلسفه می‌توان بحران ساختاری و تاریخی «سیاست» و «سیاست‌ورزی» در تئوری و پراتیک را مورد تأمل و نقد ریشه‌ای قرار داد و پرسش‌ها و پاسخ‌هایی را برای برون رفت احتمالی از این وضعیت در میان گذارد. در این جا رویکرد فلسفی از برای باز بینی، نقد و نفی میانی و مفاهیم اندیشه‌ی سیاسی سنتی و تاریخی است. با این انگیزه و هدف که راه را برای تبیین «سیاست رهایی‌خواهانه» در برابر «سیاست واقعاً موجود» که امروزه بیش از گذشته با سلطه‌گری، دولت‌گرایی، اقتدارطلبی و روابط سرمایه‌داری آغشته و جداناپذیر شده است، هموار سازد.

تجارب چپ تاریخی و انقلاب‌های سده‌ی بیستم در جهان (و هم‌چنین در ایران)، در ناکامی‌ها و پیامدهای گاه فاجعه بارِ شان، که فراگیرانه از سیاست دولتی، توتالیتار و قدرت‌طلب بر می‌خیزند، ضرورت بازبینی و آرایه بینشی دیگر از سیاست در گسست واقعی از دریافت‌های سنتی و منسوخ گذشته را به بارز ترین شکلی مطرح می‌کنند. این

نمونه‌های آزمونی شکست‌خورده را به روشنی امروز می‌توان برشمرد:

- انقلاب اکتبر 1917 روسیه، که به قدرت‌گیری مطلق دولت و حزبی پلیسی، سلطه‌گر، سرکوبگر و توتالیتار، همراه با استمرار روابط سرمایه‌داری، این‌بار در شکل دولتی، با نتایجی اسفبار می‌انجامد.

- انقلاب‌های دیگر نیز در این سده، چون انقلاب چین و جنبش‌های آزادیبخش، که بیشتر در راستای پیروی از تجربه‌ی انقلاب و سوسیالیسم دولتی و یا مارکسیسمی مبتذل انجام می‌پذیرند، به طور عمده فرجامی چون جایگزینی سلطه‌ی ای با سلطه‌ای دیگر ندارند.

- تجربه انقلاب‌های جهان سومی از نوع انقلاب‌های عربی تحت رهبری‌های ارتجاعی یا ناسیونالیستی، انقلاب 1357 ایران با برقراری سلطه دین‌سالاری اسلامی و در سال‌های اخیر، تجربه «بهار عربی»، «سوسیالیسم» آمریکای لاتینی، و «جنبش‌های میدانی» در سرتاسر دنیا... همه، در اشکالی گوناگون، نشان‌دهنده بحران ساختاری «سیاست»، حتا متأسفانه از نوع رادیکال و سیستم‌برانداز آن، در تغییر بنیادی جامعه و جهان، می‌باشند. انقلاب‌ها و جنبش‌های انقلابی سده بیستم و پس از آن به گونه‌ای یا با شکست مواجه می‌شوند و یا، در صورت پیروزی و تسخیر قدرت دولتی، دست به بازتولید و حتا تقویت و تحکیم سیستم ستم و سلطه‌ای می‌زنند که نابودی آن، علت پیدایش و وجودی این انقلاب‌ها و جنبش‌ها را تشکیل می‌داده است.

نگارنده این سطور، با حرکت از تجارب فعالیت سیاسی چندین دهه خود در خارج و داخل کشور، از شرکت در جنبش مهی 1968 فرانسه و در جنبش دانشجویی دانشجویان و دانش‌آموزان در خارج از کشور در سال‌های 1970 تا فعالیت در سازمان‌های چپ کمونیستی - مائوئیستی، فرانسوی و ایرانی، چون سازمان فرانسوی دانشجویان (1970)، دانشجویان و دانش‌آموزان (1970)، دهه (1970)، دانشجویان و دانش‌آموزان (1979-1984) و دانشجویان و دانش‌آموزان (1979-1984) تا امروز... به این جمع‌بندی رسیده است که اندیشه‌ی سیاسی را نمی‌توان از درون یعنی در چهارچوب مرزهای نظری و عملی آن تغییر داد، دگرگون ساخت. این دگردیسی تنها می‌تواند از خارج از «سیاست»، یعنی از راه فلسفه و مفهوم‌سازی فلسفی انجام پذیرد.

تجربه‌ی سیاسی برای تبیین معنا و تعریفی دیگر، رهایی‌خواه، از امر سیاست ما را در ارزیابی از توان‌مندی «سیاست» و «سیاست ورزی» به طرح ملاحظات واداشته که خطوط کلی آن‌ها را در زیر برمی‌شماریم.

1- از درون اندیشه و عمل سیاسی، از درون «سیاست»، یعنی در چهارچوب اقتصادی- حقوقی آن، با ماندن در جهان آن، ایدئولوژی و تنگنای آن، و با به کار بستن بدون نقد و نوسازی مفاهیم آن چون دولت¹، حاکمیت²، دموکراسی، نمایندگی³، حقوق، مردم، ملت⁴، افکار عمومی، هم‌رأیی⁵، بازار⁶، مالکیت، کار و غیره، نمی‌توان «سیاست» را از اساس تغییر داد، نوسازی کرد. این مهم نیاز به بازبینی و نقد تام و تمام مقوله‌های بالا، و چه بسا در مواردی کنار گذاردن کامل آن‌ها و ایجاد مفاهیمی دیگر و نوین دارد. این امر نیز، به گونه‌ای که گفتیم و دوباره تأکید می‌کنیم، از دل جهان «سیاست» نمی‌تواند برون‌آید، زیرا که خود «سیاست» به تنهایی فاقد آلات و ابزار مفهومی برای تغییر بنیادین خود می‌باشد. تنها با «فاصله گرفتن» از جهان بسته سیاست و سیاست‌ورزی و با یاری گرفتن از فلسفه است که می‌توان دست به نقد جدی و ژرف آن‌ها زد.

2- برای سیاست‌ورزی از نوع دیگر، در گسست با آنی که امروزه از سوی چپ یا راست به کار می‌رود، باید بنابراین از «سیاست» به گونه‌ای که امروزه درک و اجرا می‌شود «خارج» شد، به صورتی دیگر و متفاوت آن را اندیشه کرد. پس اندیشه‌ای از نوع دیگر لازم است، متفاوت از اندیشه سیاسی کلاسیک. هم‌زمان باید به گونه‌ای دیگر پراتیک کرد، پس پراتیکی از نوع دیگر لازم است، متفاوت از پراتیک سیاسی سنتی و مرسوم کنونی. سرانجام باید به گونه‌ای دیگر متشکل شد، پس سازماندهی مبارزه از نوعی دیگر لازم است، متفاوت از سازماندهی‌های حزبی تاکنونی.

3- نقد رادیکال «سیاست واقعاً موجود» (به سیاق فرمول «سیوسالیسم واقعاً موجود») و گسست رادیکال از آن تنها از راه تأملی به‌طور اساسی نوین و انتقادی، از راه اندیشه‌ای رهایی‌خواه امکان‌پذیر است. و این در تئوری میسر نیست مگر با کاربرد سلاح‌های مفهومی اندیشه فلسفی، یعنی اندیشه‌ای ویژه، خاص و انتقادی که، به قول آلن بدیو، «...»
...
... در این جا البته باید افزود، و این یکی دیگر از ملاحظات نظری ما می‌باشد، که چنین اقدامی در پهنه فلسفی (اندیشه کردن به «ناممکنات») از راه به کارگیری هر فلسفه‌ای نیز میسر نیست، زیرا که ما تنها یک فلسفه نداریم، هر چند انتقادی و رادیکال باشد، بلکه با وجود فلسفه‌هایی متفاوت و متضاد روبه‌رو هستیم.

4- در ادامه‌ی نکته بالا، ملاحظه دیگر این است که، با وام‌گیری از جورجو آگامبن، ما نیاز به یک «*پاسخ*» داریم. در همین راستا، افزوده کنیم، فلسفه‌ای که از آواتارهای تئولوژیک، مسیحایی، نجات‌بخش، دینی، مذهبی، استبدادی و توتالیتیرمبرا باشد. نیاز به فلسفه‌ی رهایی‌خواهی داریم که با آنی که در درازای تاریخ فلسفه و از دیر باز - یعنی از زمان افلاطون و نگاه ضد دموکراتیک او تا به امروز با گذر از یک روح سلطه‌گر هگلی، مارکسیستی و غیره - به نام فلسفه، اما فلسفه‌ای آغشته به الهیات (تئولوژی)، همواره فرمان‌روایی کرده و همچنان نیز قدرقدرتی می‌کند، مقابله نماید. اما فلسفه‌ای را که فرامی‌خوانیم و باید از سرگیریم، امروزه، به قول بازهم آگامبن در «*حقیقت و کمال*»، با موانع کمتری رو به رو می‌باشد، و این جای بسی امیدواری است:

«فروپاشی حزب کمونیست شوروی و سلطه آشکار و بی‌پرده دولت‌های دموکراتیک- سرمایه‌داری در مقیاس جهانی دو مانع ایدئولوژیکی بزرگ و اصلی که با هر گونه نوسازی فلسفه سیاسی شایسته زمان ما مقابله می‌کرد را از سر راه بر می‌دارند. این دو مانع عبارت بودند از استالینیسم از یکسو و ترقی‌خواهی دولت‌گرا و حقوق‌گرا از سوی دیگر. اندیشه، برای نخستین بار امروزه، در برابر وظیفه‌ای که پیش‌روی خود دارد بدون هیچ توهم و هیچ بهانه‌ای ممکن قرار می‌گیرد. راه از سرگیری آزاد و مستقل فلسفه سیاسی متناسب با چالش‌های زمانه‌ی ما هموار شده است.»

(جورجو آگامبن، *پاور پاور* و *پاور پاور*، *پاور پاور* (تأکیدات از من است)⁷.)

ملاحظات بالا را به کوتاهی بررسی می‌کنیم.

[illegible]

فلسفه سیاسی، در حقیقت می‌توان گفت، زمانی ابداع می‌شود که سیاست تنها فرزانه شهر یعنی سقراط را، که استاد افلاطون است، به نوشیدن جام زهر، به حکم گمراه کردن جوانان و بی‌اعتقادی به خدایان، محکوم می‌کند. افلاطونی که در جوانی سودای سیاست‌ورزی و حکومت‌داری خوب در سر داشت، اکنون، آزرده از خیانت و جنایتِ «سیاست»، روی به فلسفهٔ سیاسی، یعنی به «اندیشه» ای می‌آورد که با فلسفهٔ پیشین او تفاوت دارد. این تفاوت، همان تفاوت بین فلسفهٔ سقراط و فلسفهٔ افلاطون - پلیتیکوس - است.⁽⁸⁾

بدین سان، دِلزدگی و روی‌گردانی از «سیاست واقعاً موجود» و در نتیجه روی‌آوردن به فلسفه از برای اندیشه کردن بر نارسایی‌ها و تنگناهای بنیادین سیاست و سیاست‌ورزی و سرانجام برای تبیین سیاستی دِگَر در نظریه و عمل با نگاهی فلسفی... این همه ریشه در آغاز پیدایش شهر، شهر- داری و بحران آن در یونان باستان دارد، که در نتیجه ضرورت فلسفیدن سیاسی را به همراه خود می‌آورد.

در این مسیر بفرنج و پر پیچ و خم رفت و آمد از سیاست واقعاً موجود به فلسفه و از فلسفه به تلاش برای تبیین سیاستی دگر (رهایی‌خواه)، پرسش‌ها و پروبلماتیک‌هایی فراوان طرح می‌شوند که می‌توان آن‌ها را زیر عنوان واحد نقد سیاست و مسأله‌ی ره‌ایش^۹ رده‌بندی کرد. در ابتدای کار، متن‌های اساسی فلسفی، به‌ویژه در گستره فلسفه سیاسی، زمینه و موضوع تفکر و تأمل برای بازاندیشی سیاست قرار می‌گیرند. در این میان، بیش از همه یک خط‌سیر فلسفی ویژه مورد توجه و بررسی اصلی ما قرار می‌گیرد. این مسیر فلسفی، به دیده‌ی من، با پیشاسقراطیان (هراکلیت و دموکریت)، سوفسطائیان (به‌ویژه پروتاگوراس) و اپیکور، در خلاف جریان فلسفی غالب که افلاطونی و سپس ارسطویی است، آغاز می‌شود و با دربرگرفتن ماکیاول و اسپینوزا، چون دو متفکر جمهوریت و دموکراتیسم لائیک، آزاد و در عین حال پر تنازع در درون خود، و سپس متفکران منتقدی چون مارکس، نیچه، آرنت، بنیامین و هایدگر... فیلسوفان فرانسوی پس از 1960 چون دولوز، آلتوسر، دریدا، فوکو، نانسی، رانسیر و بدیو... و سرانجام پاره‌ای دیگر از متفکران معاصر چون آگامبن، زِیژکی... را شامل می‌شود.

در این جا ، مقوله فلسفی «انحراف» (راه فرعی، تغییر مسیر)¹⁰ به کمک ما می‌آید. می‌دانیم که نخستین بار افلاطون (باز هم او!) در از ضرورت "انحراف" از راه مستقیم و دست زدن به یک «تغییر

[illegible]

در این جا، دو مقوله افلاطونی «انحراف» و «حاشیه‌روی» را آوردیم، نه برای دفاع از نظریه‌ی آریستوکراتیک او در مورد جایگاه و نقش فیلسوف و فلسفیدن که موضوع بحث ما اکنون نیست و مورد قبول ما نیز نمی‌باشد، بلکه از این بابت که می‌خواستیم برای تز خود، یعنی خارج شدن از سیاست و رویکرد به فلسفه برای بازگشت به سیاست از نوعی دگر، بر اهمیت نقش فاصله‌گرفتن از «سیاست» تأکید ورزیم. برای نقد «سیاست» و تبیین سیاستی دگر نیاز اصلی به وا گذاشتن سیاست و سیاست‌ورزیِ مرسوم و پیش گرفتن راه «انحراف» داریم که فلسفه می‌باشد. در این میان دو رخداد بزرگ فلسفی نقش مهمی در بحث ما ایفا می‌کنند: یکی، فلسفه‌ی سیاسی دموکراتیک سوفسطایی در یونان باستان و دیگری، فلسفهٔ معاصر، به‌ویژه فلسفه فرانسویِ پسامدنی 1968، و ساختارشکنی «سیاست» توسط آن.

به باور نگارنده، تأمل در فلسفه سوفسطائیان و جدال میان آنها و افلاطون بر سر حقیقت، انسان، دموکراسی و شهر-داری، هم برای فلسفیدن و هم برای راه‌جویی به سیاستِ دِگَر، مرحله‌ای اساسی و اجتناب‌ناپذیری را تشکیل می‌دهند. درک «انحراف» سوفسطائی به ما یاری می‌رساند که پرسش‌ها و پروبلماتیک‌هایی بنیادین در رابطه با ماهیت بحران ساختاری «سیاست» در همه جا طرح کنیم. با این هدف که بتوانیم چه بسا، چون یقینی در کار نیست، پاسخ یا پاسخ‌هایی را برای چنین پرسشی پیدا کنیم: چگونه می‌توان از دید نظری و عملی

«دولت‌گرایی»، زیر عنوان «نقد سیاست» و در مسیر ساختارشکنی¹⁶ از آن. این همه از نگاه فلسفی و با بازگشت به آغاز فلسفه، به ماکیاول، اسپینوزا، مارکس، نیچه و غیره. از جمله پرسش «آن چیست که سیاست نامند؟» و یا «چگونه می‌توان سیاست را اندیشید؟» طرح می‌شود. آلن بدیو، در جزوه‌ای به همین نام در سال 1984، دریافت فلسفی خود را از «سیاست» با استفاده از مقوله‌هایی چون شرط‌بندی Pari و رخداد Événement ... چنین توضیح می‌دهد:

«هستی سیاست [سیاستِ دگر در تعریف بدیو]، دخالت‌گری در شرط بندی با ارجاع به رخداد و با این فرضیه است که زیر پوشش «همان»، «دگر» نهفته است و «دو» را به لحاظ ساختاری «یک» به حساب آورده‌اند. این دخالت‌گری اما ممکن نیست مگر تحت فرضیه فرضیه‌ها یا یک اصل بنیادین آغازین. و آن این اصل که می‌توان به رخدادهایی که بیان‌گر گونه‌گونی و نانسجامی‌اند قوام و تداوم بخشید، که سیاست توسط اقتصاد از بین نرفته و نمرود، که عدالت بخش گوهرین سوژه است و می‌توان در آن جا که گسست از دولت روی می‌دهد و پیوند اجتماعی در بین فردیتهای ایجابی گسترش می‌یابد، نتیجه و اثر رخدادها را ردیابی و دریافت کرد.

دخالت‌گری در شرط بندی یک وضعیت پیشا - سیاسی را با تفسیری که از آن به دست می‌دهد سیاسی می‌کند. رخداد در این جاست که خود را می‌سازد. این دخالت‌گری، در برابر ساختار «یک»، «دو» را قرار می‌دهد [«یک به دو تقسیم می‌شود»]. پس چیزی خلاف دخالت‌گری فاضلانه و برنامه‌ای است. این دخالت‌گری در باره‌ی چه باید کرد اظهار نظر نمی‌کند بلکه در باره‌ی آن چه که تصور شده است نظر می‌دهد. این آینده پیشین نقشی سازنده و تشکیل‌دهنده دارد زیرا در عمل پسر وی است که اندیشه خود را آشکار می‌سازد یا نمی‌سازد، هم در مورد فرضیه‌ی دخالت‌گر و هم در مورد بازی گران مستقیم در اوضاع و احوال مشخص.»

(آلن بدیو، *دو تقسیم می‌شود*، *نقد سیاست*، *نقد ساختارشکنی* ¹⁷) . (همه‌ی تأکیدات از من است).

ژاک رانسیر، یکی دیگر از نمایندگان اصلی فلسفه فرانسوی دهه 1960 به بعد، در همین راستا، دریافت خود از سیاست رهایی در گسست از تعریف عمومی و مرسوم از سیاست را چنین بازگو می‌کند:

«مفهوم اصلی برای من همانا رهایی [رهایش] [Émancipation] است. با

حرکت از این مفهوم من تلاش کرده‌ام مفاهیم سیاست و دموکراسی را بازاندیشی کنم. اما پیش از هر چیز، این مفهوم رهایی بود که نزد من نقشی تعیین کننده ایفا کرد، چون مستلزم به زیر سؤال بردن ضدیت‌هایی بود که طبق معمول برای سیاست حد و مرز می‌کشند. به طور نمونه، امر سیاست را علیه امر اجتماعی و یا امر خصوصی را در مقابل امر عمومی قرار می‌دهند.

قلب رهایی‌خواهی در این است که شما توانائیِ تان را در حالی اعلام کنید که سیستم توزیع جایگاه‌های اجتماعی آن را برای شما منکر می‌شود، و این توانائیِ تان را چون هر نماینده‌ی عادی همه‌ی آنانی اعلام کنید که به‌سان شما قابلیت‌شان انکار می‌شود. رهایی‌خواهی ایده‌ای از جهان‌رواییِ سیاست را بنیاد می‌نهد، نه چون اجرای قانونی مشترک بین افراد بلکه چون فرایند ناهمسان‌سازی، یعنی فرایند برون رفتن، با توسل به هتک حرز، از موقعیتی احساسی، از جایگاهی در سامانِ دیدنی‌ها و گفتنی‌ها، در جریان توزیع مکان‌ها و زمان‌ها. با آغازیدن از این ناهمسان‌سازی من توانستم دموکراسی را چون توان‌مندیِ [قدرتِ] بی‌سهمان [sans-parts] مورد بررسی مجدد قرار دهم. دموکراسی چون توان‌مندیِ کسانی که نماینده‌ی هیچ گروهی، کارکردی یا مهارتی ویژه نیستند.»

(ژاک رانسیر در مصاحبه‌های اخیر: «...تأکیدات از من است».)¹⁸

در عین حال، بر خطسیر فلسفی که از سوفسطائیان به فلاسفه رهایی‌خواه معاصر ختم می‌شود، به باور من باید هایدیگر را نیز، با همه‌ی مسائل و مشکلاتی که در بر دارد، افزود. زمانی که او به طور اساسی پرسش‌گریِ چیزها (به طور مشخص فلسفی) را به تأمل و اندیشه‌کردن در باره‌ی هستی برمی‌گرداند، و این نه چون عملِ شناخت، تعریف و یا مراقبه بلکه چون آمادگی فکری (و چه بسا عملی، پراتیک؟) که انسان به خود می‌دهد، چون فراخوان هستی که می‌تواند گونه‌ای رخداد Évenement باشد، در نابهنگامی و اتفاقی بودن آن، احتمالی و پیش‌بینی‌ناپذیر، چون عمل «**ساختار شکن**» (ساختارشکن) که تنها به معنای تخریب نیست... (هایدیگر- **ساختار شکن** **ساختار شکن** **ساختار شکن**). در این جا، می‌توان مفاهیمی را برای تبیین دریافت دیگری از معنای واقعی «سیاست»، برای پاسخ به چیستی سیاست در جوهر نوبنیاد و اصلی‌اش و در تقابلی رادیکال با «سیاست» آن گونه که همیشه خود را تعریف کرده به دست آورد، یعنی در برابر «سیاست» چون قدرت حاکمه،

حاکمیت، نمایندگی، نهاد، قانون اساسی، دولت‌گرایی، مدیریتِ وضع حاضر، پلیس، حقوق، احزاب، استراتژی و تاکتیک. آیا هایدگر، Polis (دولت-شهر) را در بنیادِ هستنده Étant قرار نمی‌دهد؟ و از آن جا آیا تأملی در باره‌ی معنای دیگر سیاست به دست نمی‌دهد، معنایی متفاوت از سیاست چون چیزی که در رابطه است با $\square\square\square\square\square\square$ ، $\square\square\square\square\square\square$ و یا $\square\square\square\square\square\square$ ؟ آیا Polis در این بینش، خود را در جایگاهی (site) پلورالیستی و در عین حال در مکان یا میدان رخداد (هستی) قرار نمی‌دهد؟ رخدای که می‌تواند فرا رسد، به سوی ما آید، پیش روی ما ظهور کند، برآید، رخدای نابهنگام و پیش‌بینی نشده، رخدای که مراقبت، آمادگی، تدارک، توانائیِ نظری و عملی ما را می‌طلبد، فرامی‌خواند... از برای پذیرش آن و رفتن به پیشواز آن. و این همه را آیا نمی‌توان برای تبیین فلسفیِ سیاستِ تغییرِ هستنده یا تغییر آن چه که هست به کار بُرد؟ در این باره، فرازی دیگر از هایدگر می‌آوریم که به باور ما نگاهی دیگر از «سیاست» در ناسازگاری با دریافت غالب عمومی از آن به دست می‌دهد:

«موضوع بر سر همه‌ی راه‌ها به سوی مناطق مختلف هستنده نیست، بلکه بر سر بنیاد و مکان آن‌جا - هستنِ خود انسان است، بر سر چهارراه همه‌ی راه‌ها یعنی Polis $\square\square\square\square$. $\square\square\square\square$ را اغلب به شهر یا دولت‌شهر ترجمه می‌کنند. این ترجمه معنی کلمه را به طور کامل افاده نمی‌کند. $\square\square\square\square$ مرجحاً به معنی مکان است. به معنی آن «آن‌جا»یی است که هستیِ آن‌جایی [das Da-sein] در آن و هم‌چون آن تاریخ‌مند است. $\square\square\square\square$ آن مکانِ تاریخی و آن «آن‌جا»یی است که $\square\square$ و $\square\square\square\square\square\square$ $\square\square$ و $\square\square\square\square$ آن تاریخ رخ می‌دهد [die Geschichte geschieht]. خدایان، معابد، روحانیون، سورها، بازی‌ها، شاعران، متفکران، پادشاه، شورای شیوخ، انجمن خلق و ارتش و نیروی دریایی به این مکان و قلمرو تاریخ تعلق دارند. اگر این‌ها همه به $\square\square\square\square$ تعلق دارند، آن چه سیاسی است، نه به این دلیل است که این‌ها همه در رابطه قرار می‌گیرند با یک دولتمرد، یک استراتژ و یا امور دولتی.»

(مارتین هایدگر، در $\square\square\square\square\square\square$ $\square\square$ $\square\square\square\square\square\square$)¹⁹ (تأکیدات از من است)

در پایان کوشش می‌کنیم موضعی چند در زمینه‌ی فلسفه سیاسی و رابطه‌اش با کاوش در زمینه‌ی «سیاستی دِ گر» مطرح کرده و

پروبلما تیکه‌هایی را در میان گذاریم.

دو فلسفه متقابل، در سیر تکامل تاریخی خود، امروزه، به دو بینش متضاد و آشتی‌ناپذیر از «سیاست» مبدل شده‌اند:

یکی آنی است که سیاست را امر «یک»، خاص، چند تن، فیلسوف یا خطیب، ناجی، حاکم، خدا، طبقه، نخبگان، برگزیدگان، نمایندگان، آوانگارد، دولت و حزب می‌شمارد. در این بینش، «سیاست» نام دیگر قدرت، حکومت، دولت، سلطه، حقیقت، نمایندگی، بکی‌کردن، جمع‌بستن، اقتدارگرایی، مطلق‌گرایی، تمامیت‌خواهی، مذهب، مسیح‌باوری، مهدویت و غیره... به هر شکلی می‌شود. این آنی است که ما «سیاستِ واقعاً موجود» می‌نامیم که همواره از دیر باز تا کنون مسلط و حاکم بوده و هست. مقابله‌ی فکری و عملی، فلسفی و سیاسی، با چنین بینشی از سیاست تکلیف‌کنونی هر رهایی‌خواهی است.

دیگری، بینشی است که «سیاست» را امر «همگان»، در چندگانگی‌شان، به رسمیت می‌شناسد. چون مشارکت برابانه و مستقیم همه (دموکراسی مستقیم)، به‌ویژه طردشدگان، برای اداره‌ی امور خود در شهر، کشور و جهان، در کثرت و بسیارگونگی‌شان، در هم زیستی و هم‌ستیزی‌شان، در اتحادها و تضادهای‌شان، در جنبش‌ها و رخدادها و در مبارزه برای رهایی‌شان. «سیاست» در این بینش، به طور اساسی، امر عموم است و نه امر خاص، خواص، طبقه، برگزیدگان، نخبگان، دولت و حزب-دولت. در این بینش، «سیاست»، که در چنین مفهومی نادر است، نام دیگر «نه حکومت کردن و نه زیر حاکمیت قرار گرفتن»، «برابری»، «انجمن آزاد انسان‌ها» (مانیفست کمونیست) و «رهایش بشری» می‌شود. در این جا، «سیاست» یعنی جنبشی بی پایان (آغاز یا پایانی برای تاریخ در کار نیست)، جنبشی بر ضد سلطه‌ها: مالکیت، سرمایه، دولت، حزب... مبارزه‌ی اجتماعی و سیاسی در پرتو چنین بینشی از سیاست تکلیف‌کنونی دیگر هر رهایی‌خواهی است.

فلسفه در خدمت سیاست رهایی‌خواه، فلسفه‌ای که باید شایسته زمانه‌ی ما باشد، و سیاستی که برای فرا رسیدن آن باید مبارزه و شرط‌بندی کرد، پرسش‌ها و پروبلما تیکه‌های بغرنجی را از هم اکنون طرح می‌کنند. بررسی این پرسش‌ها و احتمالاً پاسخ‌گویی به آن‌ها از توان و حوصله‌ی این نوشته خارج است. پاره‌ای از آن‌ها را تیتروار در ده بند می‌شماریم:

▪ مسأله قدرت سیاسی: تصرف قدرت یا نا- قدرت (نا-دولت)²⁰. قدرت

- تأسیسگر یا نیروی برکنارکننده.
- دولت‌گرایی یا زوال دولت، جامعه‌ی مشارکتیِ آزاد انسان‌ها.
- دموکراسی نمایندگی یا دموکراسی مستقیم.
- زمان‌بندی سیاست: مرحله‌بندی مبارزات، «شامگاه بزرگ» (انقلاب) یا جنبش بی‌پایان. انقلاب مداوم، پی‌پی.
- مسأله رخداد اتفاقی، نامنتظره و نابهنگام.
- مسأله «سوژه»: یکی، عده‌ای، طبقه‌ای یا بسیارگونه Multitude، بی‌سهمان جامعه²¹.
- تئوکراسی پنهان در سیاست، مسیح‌باوری، اعتقاد به قدرتی برین یا اندرباشی، برابری و خودمختاری.
- مسأله حزب راهبر، آوانگاریسم یا سازماندهی به گونه‌ای دیگر: جنبشی-مجمع عمومی-افقی-دموکراتیک.
- سوسیالیسم دولتی، توتالیتار و در یک کشور یا سوسیالیسم جهانی و رهایی‌خواه.
- مسأله مالکیت دولتی، خصوصی یا لغو مالکیت و کمونیسم: انجمن مشارکتی و آزاد انسان‌ها

تکلیف فعالان و متفکران رهایی‌خواه امروز این است که چالش با بغرنجی‌های زمانه خود را، در نظریه و عمل، در دستور کار خود قرار دهند، با درک این حقیقت که هیچ نسخه و پارادایمی پیش‌روی خود ندارند و در نتیجه باید سیاست‌رہائی را در تئوری و پراتیکی نوین و به یاری فلسفه، در روند درازمدت مبارزه‌ی مشارکتی و جمعی، فکری و عملی، ابداع و اختراع نمایند.

مرداد 1397 - اوت 2018

شیدان وثیق

cvassigh@wanadoo.fr

www.chidan-vassigh.com

یادداشت‌ها

1- دولت، در هر جای این نوشتار، معادل État (به فرانسوی)، State (به انگلیسی) و Staat (به آلمانی) است، که شامل سه قوای

- اجرائی، قضایی و مقننه می شود. با حکومت اشتباه نشود که نزد ما معادل خارجی آن: *Gouvernement* است.
- 2- حاکمیت : *Souveraineté* (به فرانسوی)، *Sovereignty* (به انگلیسی) و *Herrschaft* یا *Höchste Gewalt* (به آلمانی).
- 3- نمایندگی : *Représentation* (به فرانسوی)، *Representation* (به انگلیسی) و *Repräsentation* (به آلمانی).
- 4- ملت: *Nation*.
- 5- هم‌رأیی: *Consensus* (به فرانسوی)، *Consensus* (به انگلیسی) و *Konsens* (به آلمانی).
- 6- بازار: *Marché* (به فرانسوی)، *Market* (به انگلیسی) و *Market* (به آلمانی).
- 7- جورجو آگامبن در *Giorgio Agamben. Moyens sans fins – Notes sur la politique. Rivages, 2002*
- 8- افلاطون، *Πλάτων*، جلد سوم ترجمه محمد حسن لطفی. در این جا، برگردان به فارسی از من از متن فرانسوی *Luc Brisson*.
- 9- رهایش یا رهایی : *Émancipation* (به فرانسه)، *Emancipation* (به انگلیسی) و *Emanzipation* (به آلمانی)
- 10 - انحراف، راه فرعی: *Détour* (به فرانسوی)، *Detour* (به انگلیسی) و *Umweg* (به آلمانی)
- 11 - حاشیه‌روی: *Digression* (به فرانسوی)، *Digression* (به انگلیسی) و *Abschweifung* (به آلمانی).
- 12- افلاطون، *Πλάτων*، جلد اول ترجمه محمد حسن لطفی. در این جا، برگردان به فارسی از من از متن فرانسوی *Monique Dixsaut*.
- 13- پروتاگوراس : *Protagoras d'Abdère (490-420 av. J.-C)*.
- 14- افلاطون، *Πλάτων*، جلد اول ترجمه محمد حسن لطفی. در این جا، برگردان به فارسی از من از متن فرانسوی *F. Ildefonse*.
- 15- *Les Sophistes. Tome I Protagoras etc. Flammarion. Sous la*

- 16- ساختار شکنی، ساختار شکنی: Déconstruction (به فرانسوی)،
Deconstruction (به انگلیسی) و Dekonstruktion (به آلمانی).

17- آلن بدیو، «آیا میتوان به سیاست فکر کرد؟» فصل هفتم. Alain Badiou. Peut-on penser la politique?

۱۸- ژاک رانسیر در دهه‌های هشتاد و نود میلادی، به عنوان یکی از برجسته‌ترین نویسندگان فرانسوی شناخته می‌شود. او در سال ۱۹۶۸، بر گرفته از [نشریه Vacarme شماره ۴۸](#)، ۲۳ ژوئن ۲۰۰۹. (رجوع کنید به سایت شخصی من).

19- **مارتین هایدگر**، درآمدی بر متافیزیک، با استفاده از ترجمه سیاوش جمادی در هایدگر و سیاست، انتشارات ققنوس، 1381، ص. 398. به زبان فرانسه، انتشارات گالیمار 1952، Gallimard، ص. 159.

20- نا - قدرت: Impouvoir . نا- دولت : Non-État به فرانسوی.

21 - بی‌سهمان: آن‌های که هیچ سهمی در جامعه ندارند. رجوع کنید به بحث‌های رانسیر از جمله به فرازی از او در همین نوشته.

وضعیت ایران و آمریکا هم جنگ و هم صلح است - امین بیات

رهبر "اصلاح طلبان" از قماش محمد خاتمی (آبدارچی) سابق یا رئیس جمهور "اصلاحات" اخیرا بدستور رهبرش آفتابی شده و در تدارک "وحدت" با جمع آوری همکاران دزد و قاتل دیروز خود برای نجات رژیم جمهوری اسلامی ایران به این درو آن در میزنند، و شانزده پیشنهاد برای برون رفت از بحران میدهد، و وقیحانه از مردم عذر خواهی میکند. در یکی از جلسات اخیر حزب "اعتماد ملی" خبری به افکار عمومی داده شده، که قرار است جلساتی با حضور شیخ محمد خاتمی و سایر دست اندر کاران رژیم بر گزار گردد. هدف از بر گزاری چنین

جلسه ای در واقع جهت اعلان رسمی آبرومندانه ی رفع محدودیتها از محمد خاتمی برای ایجاد "وحدت" مابین شیادان و قاتلین فرزندان این آب و خاک، برای نجات رژیم که در حال سقوط است و همچنین در عرصه خارجی متهم به باند مافیا و تروریسم میباشند.

"اصلاح طلبان" مدتهاست مرده اند و فقط نعش متعفن آنها روی دست نظام آخوندی سنگینی میکند، و این تلاشهای مذبوحانه توسط مهره های آزمایش پس داده شده و آبرو باخته برای گذر از بحران های گریبانگیر رژیم و برای سرپوش گذاشتن روی خواستهای مطالبات اجتماعی مردم در دیماه و اعتراضات گسترده اخیر که بدلائل مشخص مردم در شهرهای ایران بر پا کرده اند، میخواهند بوسیله ی محمدخاتمی آنرا سرکوب و به بیراهه بکشانند. امروز مردم از هر قشر و تباری متحداً اعتراضاتشان را در خیابان با شعار مرگ بر خامنه ای و روحانی و مطالباتی از قبیل بی آبی، بیکاری، گرانی، پرداخت نکردن مزد کارگران، قطع برق آنهم در گرمای پناه درجه و... بدون ترس ابراز میدارند و خواهان تغییر کلیت نظام آخوندی میباشند، رژیم که با آگاهی به این امر چهره های سوخته و شادی چون خاتمی را بخيال باطل خود بمیدان آورده و با شانتاز و شادی آخوندی و با دروغ و ریا که کار همیشگی آنها بوده، بتوانند گره کوری از گرفتاریهای لاینحل رژیم را بکشایند و سقوط را بعقب ببیندازند. کلیت نظام جمهوری اسلامی ایران با مشکلات فراوان روبروست، که نتیجه عملکرد سیاسی و اجتماعی چهل ساله ی همین چهره های خائن و شناخته شده ای مانند خاتمی، قالیباف، احمدی نژاد، روحانی و... میباشند.

چه اتفاق عجیبی رخ داده که حالا این سرکوبگران اعتراضات مردم، امروز با لباس عاریه ی دمکراسی طلبی، با اتحادشان بتوانند مردم را از خواستشان مایوس، سرکوب و رونق به اقتصاد ورشکسته کشور بدهند. از طرفی خامنه ای- روحانی و ظریف بیخردانه شاخ و شانه برای ابر قدرت نظامی و اقتصادی جهان میکشند و پس از چهل سال دروغ و سرکوب، حالا که در معرض خطر قرار گرفته اند مزورانه خود را پشت سر مردم پنهان میکنند، از مردم صحبت کرده و خود را نماینده مردم ایران جا میزنند و از جانب دیگر روحانی این شیاد امنیتی از "مادر جنگها" سخن بمیان میآورد.

پرسیدنی است که در این شرایط چه کسانی و یا چه نیروهایی به پیام اتحاد این قوم سرکوبگر و دروغپرداز پاسخ مثبت جز افراد

حزب الهی و آخوندهای مزدور که موقعیتشان بخطر افتاده، میدهند. در داخل کشور "اصولگرا" و "اصلاح طلب" و همچنین جریان‌ها فرصت طلب از قبیل "اعتدال طلب"، "ملی مذهبی"، "نهضت آزادی" و ... با نام بردن از جریان‌ها و کارتهای سوخته ای از قبیل موسوی با هشت ماده امامش و آخوند مزدوری چون کروی با حکم حکومتی اش، در آب نمک خوابانیده اند، و این درحالیست که نمک گندیده و با نمک متعفن نمیتوان بهبود به شکوفائی به زنده ماندن داد. همه ی این تدارکات برای این است که در آینده نزدیک و شروع تحریمها و بحرانی تر شدن اوضاع و با تشدید نا رضایتی مردم، شدت اعتراضات در خیابان، این آخوند های مزدور و مزور و شیاد و تشکیلات امنیتی سپاه و بسیج با برگزاری جلسات طرح برنامه سرکوب بتوانند متحداً علیه مردم وارد کارزار سرکوب و قتل و عام شوند، و جواب درخواست مطالبات مردم از قبیل آب، نان، کار، گرانی ارز و مواد غذایی، دزدان ثروت مردم در بانکها را با سرکوب و شکنجه و اعدام جواب گو باشند.

تدارک اتحاد سیاسی سردمداران رژیم برای حفظ منافع چه قشری از جامعه است، "اصلاح طلبان" تشنه ی قدرت، ثروت و، سرکوب و ... پس چه بر سر آن باصطلاح اختلافاتی که تا بحال بدروغ میگفتند، قلابی، نمایشی به مردم ارائه میدادند تا افکار عمومی را گمراه کنند و رای مردم را بگیرند افتاده، آیا مردم گول این شیادان و مبلغین آنها را نخوردند. تنها بمنظور بخطر افتادن منافع شخصی و سیاسیشان، دزدی و اختلاسشان و نجات کشتی بگل نشسته سیاست اسلام دولتی‌شان، دست نا مبارک اتحاد مشتی آخوند و حزب الهی بسوی هم دراز شده است.

بنظر من هر تلاش مذبوهانه ای که این دار و دسته ی ارتجاعی و ضد مردمی انجام دهند کار بجائی نمیرسد و نتیجه ای نخواهند گرفت، تنها رسیدن به آزادی و دموکراسی مردم را کوتاه مدت به تعویق می اندازند، مشکلات عدیده جامعه تا زمانیکه این دار و دسته آخوند مرتجع بر اریکه قدرت سوارند، باقی خواهند ماند. با اوضاع درهم و مغشوش و فلاکت بار اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، جمهوری اسلامی ایران در دوران بحرانی ترین وضع خود بسر میبرد، و با یک سیاست خارجی شکست خورده هم روبروست و بهمین دلیل روحانی و قاسم سلیمانی به رجز خانی و شعار و تهدید نظامی متوصل میشوند.

پرسلم است که اعمال تحریمها، اقتصاد ورشکسته ایران را بیشتر تحت تاثیر خود قرار خواهد داد، و از آنجا که تنها منبع

درآمد اصلی کشور فروش نفت میباشد و پایه های اقتصاد کشور به آن بستگی دارد، هر گونه اختلال در فروش نفت ایجاد شود تاثیر آن بر کلیه ی زمینه ها اثر مخرب خواهد داشت و اقتصاد ایران را با مشکل صد در صد روبرو خواهد نمود و بهمین دلیل دستگاه هیئت حاکمه دست بدامن پوتین و سلطان قابوس شده اند. مردم ایران با افزایش روز افزون گرانی، بیکاری، فقر و... روبرویند، معضل خروج ثروت و انتقال ثروت آخوند ها به خارج و حسابهای میلیاردری آنها، نتوانستن مهار نقدینگی گرانی ارز و... را بدنبال دارد.

کلمه ای که از دهان "اصلاح طلب" و "اصولگرا" و به اصلاح در بعضی محافل اپوزیسیون در خارج تراوش میشود و در هر محفلی و نوشته ای از " مقام معظم رهبری" سخن بمیان میآورند، غافل از اینکه کلیه نا بسا ما نیا و مرکز اصلی دزدیها زیر سر همین "مقام معظم رهبری" و هم پالکیهایش است. با تعویض مهره ها کار بجائی نمیبرند، اصل ماجرا یعنی حکومت جمهوری اسلامی ایران کلیتش باید تغییر کند، ترمیم کابینه چند بار، خود دولت ریا و تزویر روحانی باید از جا کنده شود، و شرش را از سر مردم برای همیشه کم کند، امام جمعه ها باید گورشانرا گم کنند، شر افرادی مانند خاتمی، عارف ها، حسن خمینی ها و... از سر مردم کم شوند. شعار های تو خالی و تحریک آمیزی که از دهان آخوند امنیتی روحانی و خامنه ای دست نشانده ی پوتین و سردار نظامی آدم کشی بنام قاسم سلیمانی بیرون میآید آب به آسیاب دولت مردان سلطه گر آمریکا و رئیس جمهور آن ترامپ و دولت نژاد پرست اسرائیل میریزد.

امروز افکار عمومی در دنیا و بخصوص در ایران، مردم به این واقعیت پی برده اند که شعار های دولت ایران چه از قماش سپاهی و چه آخوندی و چه سیاسی همه تو خالی است، همه در یافته اند که جمهوری اسلامی هم در درون در مقابل مردم مفتضح و بی اعتبار شده و قدرتی جز سرکوب ندارد و هم جلوی افکار عمومی جهان پته اش روی آب افتاده و تلاشهای مذبوهانه ی دولتمردان دزد و آدم کش آن، همه اش افسانه سازی برای از دست دادن قدرت و ثروت است. این داد و فریاد های عوامفریبانه و دیوانه وار خامنه ای - روحانی و سلیمانی و امثالهم، التماس و التجای آنها به بارگاه (ک-گ-ب) پوتین با فرستادن مامور ویژه به مسکو، از ترس مردم و سقوط است. البته من معتقدم زمانیکه ترامپ و پوتین به توافق برسند، هزینه این توافق را ایران با این شعار هایش باید بپردازد و فلسطینیها نیز بی بهره نخواهند ماند، وبا اجرای

دستورات سپاه قدس و پولهای دزدیده شده از سفره مردم توسط بیت رهبری و راکت پراکنی سپاه، زجر این ندانمکاریها را فرزندان ایرانی و فلسطینی باید بکشند، با گرسنگی، بیکاری، آوارگی، و جنگ، سود این ماجرای تلخ و شیرین را تنها دولت متجاوز اسرائیل مبرد.

روحانی با اتخاذ مواضع تهدید آمیز و تو خالی و با دروغ و اظهار به جنگ "مادر جنگها" از ماهیت دروغین خود که تا بحال در سیاست خارجی تکیه بر دیپلماسی و مذاکره داشت، پرده برداشت، با خطاب به ترامپ سلطه طلب و جنگ طلب و بهانه جو برای تلافی و انتقام گروگانگیری سفارت آمریکا در تهران، روحانی بیخردانه بیان میکند با "با دم شیر بازی نکند" تا با واکنش دیوانه وار ترامپ روبرو شد. بیان اینگونه شعارهای توسط سران نظام، تقابل و تشنج بنفع چه کسی یا چه سیاستی شد، ترامپ یا چند آخوند مفت خور و چه دولتهائی در منطقه از این جهالت استفاده بردند، جز دولتهای اسرائیل، و عربستان که بدنبال دست آویز و نا امنی یا جنگ با ایران میباشند. تهدیدهای دیوانه وار هر دو طرف نشان از این دارد، شبیه طوفان قبل از آرامش، زیرا من معتقدم که رژیم جمهوری اسلامی ایران دو راه بیشتر ندارد، اطاعت و قبول همه 12 بند وزیر امور خارجه ترامپ و انعقاد قرار داد ننگینی دیگر یا جنگ که نتیجه اش جز به آتش کشیدن ایران نفع دیگری برای آخوندها ندارد، تازه جواب اعتراضات مردم چی.

نظام استبدادی، فرسوده و فاسد و ورشکسته ی جمهوری اسلامی امروز به بن بست کامل رسیده و در حال سقوط و متلاشی شدن قرار گرفته است، اما هنوز اپوزیسیون ملی - دمکرات - آزادیخواه - سوسیالیست و چپ ایران در خم یک کوچه قرار دارند و از یک آلتر ناتو ملی - دمکرات و استقلال طلب محروم اند، در ایران نیروهای ملی، رژیم در حال سقوط را نصیحت میکنند، و در خارج بعضی چشمها بسوی قبله آمریکا دوخته شده، سازماندهی و استراتژی و برنامه ای در کار نیست، و این در حالیست که خود به چشم خود می بینند کار آوندها و رژیمشان تمام شده و سرگرم انتقال ثروت بخارج هستند، در این اوضاع و احوال که شرایط برای جمع شدن نیروهای دمکرات، مترقی، آزادیخواه از هر زمان دیگری مهیا تر است، هر کسی و هر نیروئی خود را بخواب غفلت زده و نه دیدن اوضاع، و به تک روی ادامه میدهند، بجای اینکه بر سر چند موضوع

محوری و با حفظ تشکیلات و نظرات، پایه آلترناتیوی مردمی و متکی به نیروی مردم در ایران را تدارک ببینند، و از امروز متحداً از منافع تاریخی و فرهنگی، قومی، اقتصادی و اجتماعی مردم ایران دفاع کنند، و تا دیر نشده با هر گونه دخالت‌های نظامی خارجی مقابله و مخالفت کنند، به جهانیان بگویند که مردم و ایرانیان مستقل و اصیل با هر گونه دولت‌سازی‌های خارجی برای حکومت کردن در ایران مخالفتند، و بخواست اصلی مردم ایران، برای رسیدن به آزادی و دموکراسی که سالهاست از مال و جان خود مایه گذاشته‌اند، گرد هم بیایند و باعث دل‌گرمی مردم مبارز ایران در داخل کشور بشویم. البته باید گفت که نیروهای اصیل ملی، دموکرات، چپ مارکسیست ازطیف جمهوریخواه با تلاشهای شبانه روزی خود در نشست‌ها و گردهمائی‌های خود در تدارک آلترناتیو ملی و دموکرات میباشند.

مردم از تغییرات در درون رژیم در دیماه گذشتند و بدنبال آلترناتیو جانشین این حکومت ترور و خفقان تلاش میکنند و به یاوه گوئیهای اصلاحات از درون گوش نمیدهند و سرنوشت خود را میخواهند خود بدست بگیرند و خود را بعنوان کالا مورد معامله کشورها و دولتها بخصوص روسیه، آمریکا، قرار نمیدهند. جالب است در خارج از کشور بیانیهای انتشار یافته که امضاء چهار سازمان، جبهه ملی سازمانهای خارج از کشور (طرفداران بختیار)، اتحاد جمهوریخواهان، همبستگی جمهوریخواهان، و حزب چپ (فدائیان)، که همچون گذشته موضعی در چارچوب حفظ نظام اتخاذ کرده‌اند و سران رژیم را با نصیحت میخواهند آرام کنند و به آنها هشدار میدهند که از فرصت گفتگو و مذاکره با آمریکا پشتیبانی میکنند، جالب است فدائیان اکثریت تحت نام حزب چپ (فدائیان) که تا دیروز از ضد امپریالیست بودن رژیم جمهوری اسلامی دفاع میکرد زیره کانه این موضع را به سه سازمان دیگر حقه کرده است و غیر مستقیم خود را کنار جمهوری اسلامی قرار داده و از آلترناتیو سازی (حالا بوسیله آمریکا) با کل نیروهای مترقی-آزادخواه - ملی و چپ مستقل که بدنبال راه حل نجات مردم که یک آلترناتیو دموکرات مردمی و مستقل است، میباشند، مخالفت میکند که البته انتظاری جز این هم نبود. جالب است در آخرین پاراگراف این چهار سازمان مینویسند: " ما از نیروهای سیاسی و مدنی ایران دعوت میکنیم تا با براه انداختن کمپین‌ها و پویش‌ها مخالفت خود با جنگ و تشدید فضای تخاصم نشان دهند که ملت ایران خواهان حل و فصل مشکلات از طریق گفتگو

است.

از اینکه با جنگ باید مخالفت کرد ما هم مخالف جنگ هستیم اما اینکه از طرف ملت ایران که امروز در خیابانها در جنگ و گریز با سرکوبگران میباشند شما از طرف این مردم چک سفید به خامنه ای- خاتمی-روحانی احمدی نژاد و... بدهید و این قاتلین و تروریستها را نمایندگان مردم ایران قلمداد میکنید جای شرم و تاسف است زیرا شما زیرکانه رخدادهای دیمه در یکصد شهر ایران و اعتراضات امروز مردم در ایران را علیه رژیم آگاهانه فراموش میکنید و خودتان را غیر مستقیم در کنار حفظ نظام و ابواب جمعی جمهوری اسلامی قرار میدهید.

دولت آمریکا و آقای ترامپ با ضد و نقیض گوئی های فراوان خود و مردم ایران را به چه کنم و داشته ، یکبار با خروج از برجام و ارائه دلایل و پیشنهاد دوازده بند و یکبار هم میگوید که با همین رژیم بدون هیچگونه پیش شرطی حاضر به گفتگو میباشد، تا به قرار داد جدیدی برسند، از کنار " حقوق بشر" و " دفاع " از آن بصورت حاشیه بر خورد میکند، دولت آمریکا امروز همچون همه دولتهای پیشین نیز با تهدید و تطمیع همراه بوده است.

جمهوری اسلامی ایران بقای خود را از روز اول انقلاب تا به امروز با دشمنی کور با آمریکا و اسرائیل، عربستان و شیخ نشینهای خلیج فارس با ماجرا جوئی و مافیای بازی تضمین کرده است، و توانسته از بحرانها یکی پس از دیگری بگذرد اما مردم بالاخره دریافتند که در همه زمینه ها آلت دست مشتی ملا و آخوند و مافیای قدرت و ثروت و دیکتاتوری کلاسیک و امنیتی شده اند و ثروشان توسط روحانیت به یغما برای عربهای سوریه و لبنان مصرف شده و با صدای بلند در یکصد شهر ایران در دیمه و امروز گفتند و میگویند ما جمهوری اسلامی را نمیخواهیم ، حالا ترامپ و امثالهم میخواهند با دور زدن مردم با همین آخوند ها گفتگو کرده و معامله کنند ، دزد ، دزد را پیدا کرده و متجاوز ، متجاوز را یافته ، ابتکار عمل و این رژیم تنها بدست مردم واپوزیسیون دمکرات ، آزادیخواه و مستقل است. آخرین توطئه خامنه ای - روحانی توسط ظریف که در آخرین سفرش به برلین و ایتالیا انجام گرفت، پیامی محرمانه بود که جمهوری اسلامی ایران بوسیله ی رئیس جمهور ایتالیا که عازم دست بوسی ترامپ بود، به ترامپ برساند با این مضمون که جمهوری اسلامی حاضر به گفتگو با ترامپ میباشد ، البته با این تصور خام و آخوندی که ترامپ این پیشنهاد را نمی پذیرد و در نتیجه اروپا

نیها بیشتر در مقابل ترامپ قرار میگیرند که ترامپ دست آخوند ها را خواند و در یک چرخش غیر منتظره گفت حاضر است بدون پیش شرط با دولت ایران صحبت و معامله کند که در برابر این سناریو وزیر امور خارجه اش پیشقدم شد و آنرا بصورتی تصیح کرد و در روند همکاری اتحادیه اروپا و کشور های اروپائی فعلی تغییری حاصل نشد و همان دو راهی که جمهوری اسلامی بر سر آن قرا گرفته بود هنوز تغییری ایجاد نشده، یا قبول دوازده بند وزیر امور خارجه یا تحریم و در نهایت جنگ که هر دو بمعنای نابودی جمهوری اسلامی ایران است، تحریم ها در سه ماه آینده ارزش دلار را بحد غیر قابل پیش بینی افزایش خواهد داد و توافق سیاسی اگر با آمریکا بشود که ایران مایل است و چاره ای ندارد کاهش ارزش دلار را بهمرا خواهد داشت. در صدر تحریم ها بانک مرکزی و فروش نفت قرار دارد ، مسئله پولشوئی نیز مشکل زا برای رژیم شده است.

مردم عادی و معترض به کل سیستم در ایران به نقش مخرب سپاه و آیت الله ها که در فساد اجتماعی و اقتصادی، دخالت های ایران در کشورهای همسایه و منطقه ، نقش جمهوری اسلامی در ترورها و پولشوئی، نا امن کردن منطقه و نقض حقوق بشر و لگد مال کردن آن در ایران ، که سیستماتیک از بدو انقلاب تا به امروز ، مخفی نگهداشتن اعدامها و شکنجه ها در زندانها، نا دیده گرفتن استقلال جامعه مدنی ، بستن مطبوعات ، ندادن مزد کارگران، سر کوب زنان آزادیخواه ، همه و همه توسط باند مافیائی آخوندی حاکم بر جان و مال مردم ایران، اجرا شده است.

نیروهاییکه " عوامفریبانه و یا صادقانه " اقدام به مشورت دهی و توصیه یا کمک به جمهوری اسلامی باصطلاح "حسن نیت" از خو نشان میدهند و برای نجات جمهوری اسلامی از این تنگنای صعب العبور نسخه می پیچند و ارائه راه حل برای مدیریت و خروج از بحران و ترساندن مردم از سوریه ای شدن ایران، میدهند. میدانند که تغییرات اساسی با این رژیم غیر ممکن است و تغییرات بنیادی اجتناب پذیر است، تغییرات ساختاری با بیت رهبری و شیخ علی خامنه ای و سران سپاه دیگر آب در هاون کوبیدن است ، داستان آنقدر بهم ریخته که دیگر جمع آوری این دزدان و نابکاران کار خودشان هم نیست.

پیشنهاد های انحرافی از جانب جریانات شناخته شده در ایران و خارج که از دارو دسته خامنه ای میخواهند با مردم آشتی کند ، زندانیان سیاسی را آزاد کند ، احزاب ، اجتماعات و آزادی بیان و قلم را محقق نماید ، انتخابات آزاد و بدون دخالت نهاد های

حکومتی بر گزار کند و در جهت بر پائی مجلس موسسان و تدوین قانون اساسی جدید و... اینگونه پیشنهادات از رژیم که چهل سال سرکوب ، خیانت ، حراج منابع کشور ، زندان ، شکنجه و اعدام آگاهانه در پرونده ی سراسر جنایتکارش بوده و هست، در خواست کردن نشان از ساده لوحی این جریانات دارد.

05.08.2018

از اعتراضات مردم ایران علیه کلیت نظام پشتیبانی میکنیم.

دفاع از استقلال ، دموکراسی، عدالت اجتماعی

Bayat.a@freenet.de

<https://www.facebook.com/amin.bayat9>

تضاد و سازش و نقش آن در تحول طلبی و حل بحران سیاست در ایران مهرداد درویشپور

مهرداد درویش پور

بحران های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و اعتراضات فزاینده مردمی در ایران و افزایش تنش ها و فشارهای بین المللی، چگونگی حل آن را به مرکزی ترین پرسمان سیاسی در ایران بدل ساخته است. بنیادگرایان اسلامی با مشاهده مخالفت روزافزون همگانی با آنها گویی جز زبان خشونت، تهدید و هماوردطلبی راه حل دیگری نمی شناسند. با رادیکالیزه شدن و هرچه قطبی تر شدن فضای سیاسی، همزمان دامنه

تحرك مخالفان و منتقدان نیز افزایش یافته است. در يك سو برخی بدون اتكا به قدرت های خارجی نجات ایران از وضع موجود را غير ممكن دانسته و در این راه حتی از مهر "چلبیسم" خوردن نیز ابایی ندارند. در سوی دیگر، اصلاح طلبان نزدیکی بیشتر با نظام را شرط بقا و حفظ کشور از تهدیدات گوناگون یافته اند. پاره ای از آنها نیز در پی بازسازی گفتمان اصلاح طلبی یا گسست از آن برآمده اند. در این میان، طیف گسترده ای "صدای سومی" را جستجو می کنند که نخستین بار درخیزش دانشجویی هیجده تیر در تمایز از اصول گرایی و اصلاح طلبی پژواکی گسترده یافت. تندرو ترین این طیف بیشتر به قیام قهری و گاه نظامی ایدئولوژیک دیگری می اندیشند. جمهوری خواهان اما به جای اقتدار کاریزماتیک یا موروئی در پی اقتدار عقلایی از طریق جمهوریت، دمکراسی، سکولاریسم، رفاه اجتماعی و حقوق بشر هستند. گرایشی که در برابر دوگانه اصلاح یا انقلاب قهری با تکیه بر جامعه مدنی، خیزش های اجتماعی و طرح خواست هایی چون تغییر قانون اساسی، رفراندوم، انتخابات آزاد برای تشکیل مجلس موسسان و...، راه سومی را برای گذار مسالمت آمیز جستجو می کند. □□ عرصه بین المللی نیز صدای سوم به جای همسویی با میلتاریسم و حمله نظامی به ایران یا همسویی با بنیادگرایی اسلامی علیه آن، پشتیبان صلح و دمکراسی است. در هر سه گرایش طیف متنوعی وجود دارد، اما پرسش این جا است چرا تحول طلبان طرفدار "راه سوم" که در پی ساختارشکنی کم هزینه ترند، به رغم جذابیت آن از پذیرش اجتماعی فراگیری برخوردار نیست؟ این یادداشت به دشواری موازنه تضاد و سازش در ایران امروز می پردازد.

موازنه تضاد و همراهی (وفاق) در پیکار اجتماعی

نظریه مارکسیستی در نقد "وفاق اجتماعی"، خطر پرده پوشی تضادهای اجتماعی و تحمیل ایدئولوژی فرادستان و توجیه حفظ وضع موجود تحت عنوان "باور همگانی" را برشمرده و بر نقش تضاد در تحولات اجتماعی همچون "لوکوموتیو تاریخ" تاکید دارد.

تاکید یکسویه بر تضادهای طبقاتی و "آشتی ناپذیری" آنها در این نظریه به رواج نوعی ساختارگرایی جزم اندیشانه منجر شده است که بنا بر آن انقلاب (قهری) یگانه راه تحول بنیادی در جامعه است. بدین ترتیب با شدت یافتن تضادهای اجتماعی، انقلاب امر ناگزیری است که با نابودی فرادستان، دستیابی به آزادی و عدالت را میسر می کند.

ماکس وبر اما بر نقش مکمل و همزمان تضاد و وفاق در حفظ و تغییر جامعه تاکید می کند. تضادهای اجتماعی که تنها به تضاد طبقاتی نیز

ختم نمی شود با تغییر مناسبات نوعی از وفاق اجتماعی تازه را موجب می شود. وفاق های اجتماعی نیز که الزاما نه محصول باور مشترک بلکه بیشتر برخاسته از نوعی از توازن قدرتند، نسبی، شکننده و حامل تضادهای نهان و آشکارند. دارندورف در بررسی تضادهای اجتماعی برآن است مارکسیسم ارتدکس در برخورد به تضادهای اجتماعی و نقش انقلاب بر نوعی غایت گرایی، جبر گرایی و قدرگرایی استوار است که تداعی گر برداشتی ایستا از انقلاب همچون یک "معجزه" است که قادر به حل همه مشکلات است. حال آن که تضادهای اجتماعی (طبقاتی، جنسیتی، قومی و...) می توانند به تاثیر متقابل و دگردیسی در دو سوی تضاد و تغییر بدون انقلاب بیانجامند. گسترش روزافزون تضادها همواره فرایندی جبری نبوده و بستگی به نوع و نحوه پاسخگویی به آن دارد. علاوه بر آن قهر و خشونت اگر هم "مامای تاریخ" باشد، بنا به تجربه به جای عدالت و آزادی بیشتر نوزادی سقط شده به دنیا خواهد آورد!

این به معنی کمرنگ خواندن نقش ساختارهای اجتماعی نابرابر و خوشبینی به ظرفیت اصلاح پذیری شان نیست، بلکه نشانگر برداشتی دینامیک از پروسه "ساختارمندی" (گیدنز) و تغییرات اجتماعی است. مفاهیمی چون "اصلاحات بنیادی"، "اصلاحات انقلابی"، "انقلاب مولکولی"، "انقلاب آرام" و "رفولوسیون" (تحول طلبی؟) برخاسته از این نگاه به نقش همزمان تضاد و همراهی در تحولات است.

تکوین دمکراسی نیز از جمله درگرو موازنه ای -هرچند تغییر پذیر- از نقش تضاد و چالش با سازش در جامعه است که وجود یکی بدون دیگری آن را تهدید می کند. جامعه یا سازمانی بدون چالش و مبارزات برخاسته از تضاد منافع با خطر ایستایی، همنوایی (کنفورمیسم)، استبداد و تثبیت روابط نابرابر قدرت روبرو است. جامعه یا سازمانی بدون سازش و توافق نیز قادر به حفظ هیچ نوع از همبستگی اجتماعی نبوده و به تدریج راه حل های خشونت آمیز درآن برای حل تضادها قوت خواهند گرفت. روندی که در بدترین حالت می تواند همچون لبنان و افغانستان و...جامعه را طی چند دهه با جنگ داخلی روبرو سازد.

بدبینی به نقش "سازش" در ایران

در حالیکه مفهوم سازش (کمپرامایز) در جوامع دمکراتیک همچون یکی از روش های موثر و عقلانی در حل تضادها در روابط داخلی و بین المللی دولت ها، گروه ها، سازمان ها و طبقات اجتماعی و حتی بازار از اعتبار بالایی برخوردار است، در ایران بیشتر بار منفی به خود

گرفته است. شاید از آن رو که به دلیل شدت نابرابری های اجتماعی و نهادهای استبدادی شانس چندانی برای سازش جز از طریق کوتاه آمدن از همه خواست ها و تمکین به شرایط موجود وجود ندارد. هم از این رو در ایران سازش بیشتر با "میان دو صندلی نشستن"، تسلیم طلبی و "خیانت" تداعی شده است و گویی در حل تضادها از هیچ کارایی برخوردار نیست. ازسوی دیگر مفهوم چالش در نزد بسیاری یکسره مترادف با دشمنی، ویرانگری و قصد نابودی آن سوی تضاد است. این گونه برداشت های دوبنی و مطلق گرایانه امکان استفاده همزمان از این دو روش را برای حل تضادها دشوار می سازد. به ویژه هنگامی که تضادها بیش از هر زمان دیگری قطبی شده باشند.

حکومتی که طی 4 دهه حاکمیت با شهروندان خود جز با زبان خودکامگی و "سازش ناپذیری" سخن نگفته و خشونت را نهادینه کرده است، زمینه ای برای توسل به سازش نه برای خود و نه مردم نمی آفریند. در پی خیزش دی ماه گذشته نیز با گسترش چالش کل نظام توسط مردم و سرکوب آن توسط حکومت و همزمان گسترش تنش های بین المللی، شانس هرگونه وفاق همگانی با قطبی شدن فضا کمتر از هر زمان دیگری است. با آن که در عرصه بین المللی نیز برای کاهش تنش در منطقه، رفع خطر حمله نظامی و گسترش تحریم ها به سود ایران و آمریکا است که در پی توافق و "سازش" برآیند، اما حتی "سازشکارترین" جناح و نمایندگان آن درحکومت ایران نیز به رجز خوانی و تهدید پرداخته و حتی در صورت تمایل به مذاکره قادر نیستند بسادگی آن را بیان کنند. گرچه دیر یا زود نظام ناگزیر از عقب نشینی در هر دو عرصه خواهد شد.

در اپوزیسیون نیز وضع چندان متفاوت نیست. برای نمونه، همه به ضرورت نوعی وفاق در اپوزیسیون برای تقویت نقش خود در تحولات واقفند. اما هرگامی در راه همگرایی به شدت از سوی عناصر "سازش ناپذیر" نكوهش می شود. با این همه اگر زمینه ائتلافی فراگیر برای شکل بخشیدن به آلترناتیو سیاسی وجود ندارد، آیا امکان "توافقی منفی" نیز وجود ندارد؟ یعنی به جای "چه باید کرد" نمی توان دستکم بر سر چه "نباید کرد" به توافق رسید؟ توافقی که در آن همه متعهد شوند به خشونت متوسل نشوند؛ تمامیت ارضی کشور بزیر سؤال نرود؛ از دو گانه حمله نظامی به ایران یا تمکین به نظام حمایت نشود؛ و احترام به رای مردم در انتخاباتی واقعا آزاد برای تشکیل مجلس موسسان و.. مبنای یک وفاق فراگیر شود. چنین راه کارهایی در فرهنگ سیاسی بیگانه با دمکراسی از هر سو مورد حمله قرار می گیرد که نتیجه آن جز تداوم پراکندگی و تنش حتی در بین اپوزیسیون

نیست.

در حوزه برخورد به "اختلافات درونی" نیز روش واداشتن دیگری به تمکین و اطاعت یا تخریب، حذف و انشعاب بیشتر از خویشتن داری و سازش مرسوم است. اگر تنها به تاریخ چهار دهه اخیر بنگریم، تعداد انشعاب، تلاشی و دشمنی اپوزیسیون با یکدیگر به مراتب بیشتر از جستجوی توافق در برخورد به اختلافات است. الگوهایی که برآستی نیازمند تغییرند.

جستجوی وفاق عمومی اگر در متنی کاملاً بی معنا و محافظه کارانه است، در متنی دیگر می تواند همچون راهی برای جلوگیری از ویرانی به کار آید. جامعه ایران با گره خوردگی و گیرکرده گی سیاست روبرو است. اما تحول خواهان که نه خواستار حفظ نظام و نه مایل به سوریه ای شدن ایران هستند، راهی جز درهم آمیختن چالش و وفاقی فراگیر برای گذاری تا حد ممکن مسالمت آمیز پیش رو ندارند. این بیش از همه به سود دمکراسی و آینده ایران است.

(به نقل از صفحه ناظران بی بی سی)